



خاقانی این مثنی الطیر پیشتر
که به زو معانی سراین نیایی
لسان الطیور از قنش یابی از چه
جهان را سلیمان لورایی نیایی
نیز گفته است:

از این نصیحه که گفتم سخوروان جهان
به حیرت اند پر از مثنی الطیور، قیاب

افزون براین، قصیدهای دارد در دو
مطلع با عنوانه «منطق الطیر» که در آن
مناظره مرغان بر سر گلی که دوست دارند
 مطرح می شود و داوری را زده عشاء می برند
و او می گوید همه گلها نغز و دلکش اند ما
«گل» - بعضی گل سرخ یا گل محمندی - از
همه نغزتر است؛ زیرا که او عرق مصطفی *
است و این دیگران خاک و آبانند و از
اینجا به نعت پیامبر اکرم (ص) می پردازد. در
تجملات این نیز می گوید:

وصف تو ای بهار خوش سیر
خاقانی راست مثنی الطیر

مولوی به خاقانی بسیار نظر و توجه
داشته و در مرادی از اشعار او استقبال یا
آنها را تضمین کرده است، اکنون به آن
مراد اشاره می کنیم؛
خاقانی قصیدهای کوتاه و گله آمیز دارد
با مطلع:

یک سلیمان را تکین جستم نیست
و در غزل مولوی آمده است:
علامت ملک سلیمان جستم
سلطنتا هست و تکین جستم نیست
خاقانی غزلی دارد به مطلع:

روزم به نیابت شب آمد
چشم به زیارت لب آمد

و مولانا این غزل را استقبال کرده با
مطلع:

روزم به عبادت شب آمد
چشم به زیارت لب آمد

و بیت دوم و چهارم غزل خاقانی را هم
به تضمین آورده است:

از پس که فیه یا دم پرخ
از یارب من به یارب آمد

هر بار زجره ست بر دم
این بار قدح لولب آمد

آخرین نکته قابل ذکر این است که
مولوی ضمن غزلی گفته است:

مریازم ترکانه، تا حضرت خاقانی
کزوی مثل خرگه صد بند کمر دارم

و مرحوم استاد فروزانفر در فهرست اعلام *
کلیات شمس، این خاقانی را همان نام
شاعر دانسته و در ردیف نام او آورده و

جلال الدین محمد مولوی و

دکتر ضیاءالدین سجادی

«مثنی الطیران خاقانی خداست
مثنی الطیر سلیمان کجاست»

این بیت از مثنوی معنوی است^۱ در
تعمیر به خاقانی شروانی، شاعر نامدار و
صاحب مکتب قرن ششم (مشرفی ۵۹۵
ه.ق.) و این تعریف برای آن است که
خاقانی اشعار خود را «منطق الطیر» و
«منطق الطیور» و «لسان الطیور» نامید.
چنان که گفته است:

امل بر روی زمین جستم، نیست
هش را یک نازنین جستم نیست^۲
و مولانا به استقبال خاقانی غزلی ساخته با
مطلع:

غیر هشت راه بین جستم نیست
جز نشانت هشتم جستم نیست^۳

به نظر می رسد که مولوی خواسته است
پاسخی به خاقانی بدهد زیرا خاقانی
می گوید:

هست هر گیتی سلیمان صد هزار

این اشتباه است و قصد مولانا از «حضرت
خاقانی» پیشگاه خاقان، شاه ترکان بوده، که
در نظر مولوی، شمس تبریزی است؛ زیرا
بعد از این بیت گفته است:

چون سایه فنا کردم بر تپش خورشیدی
کلدر یی او دانم من سیر لعل دارم

چون لعل ز خورشیدش جو گرمی و جو تپش
من تر دگر گدم، من هشت دگر دارم

می دانیم که مولانا به سنایی و عطار و
بیشتر به سنایی - توجه داشته است. در این



آورده. مرحوم فروزانفر هم در حاشیه غزل به لباب الالجاب اشاره کرده است. مولانا در غزلی دیگر، بیت دوم را چنین گفته:

لالب خاکي سوي خاكي نكند
جان خرد سوي سماوات برد

مولانا جلال‌الدین از گویندگانی است که قصیده چوبی جوی مولیانه رودکی را استقبال کرده و در غزلی گفته است:

بوی باغ و گلستان آید هم
بوی بار مهربان آید هم*

از خار جوهر پارم مرا
آب دریا تا میان آید هم

این استقبال نسبت به آنچه دیگران گفته‌اند نسبتاً بهتر است و عشق و شوری مناسبت با بیان مولانا دارد. درباره این استقبالیها مرحوم علامه محمد فروزی در حواشی چهار مقاله^۱ بحث کرده و صاحب چهار مقاله گفته است: «بکسی نتوانسته این قصیده را جراب گوید و از مضامین آن آزاد برون آید، و قصیده مرسیفی خاصی دارد که رودکی در پرده عشاق خواننده و نشاط و حرکت نشاط بانگیز شگرف در آن هست و همه گویندگان را جلب کرده، حتی حافظ گفته است:

عین تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم

کز نیش بوی جوی مولیان آید هم*

کسانی^۲ مروزی - شاعر ششمی قرن چهارم و اول قرن پنجم - قصیده‌ای در وصف صبح دارد که در بیت اول آن چنین است:

صبح آمد و علامت مصقول برگشید

وز آسمان شامه کانور بردید

گویی که دوست قرطه شعر کبود خویش

تا جایگاه ناف به عدا فرو دید

مولوی در آغاز غزلی آورده است:

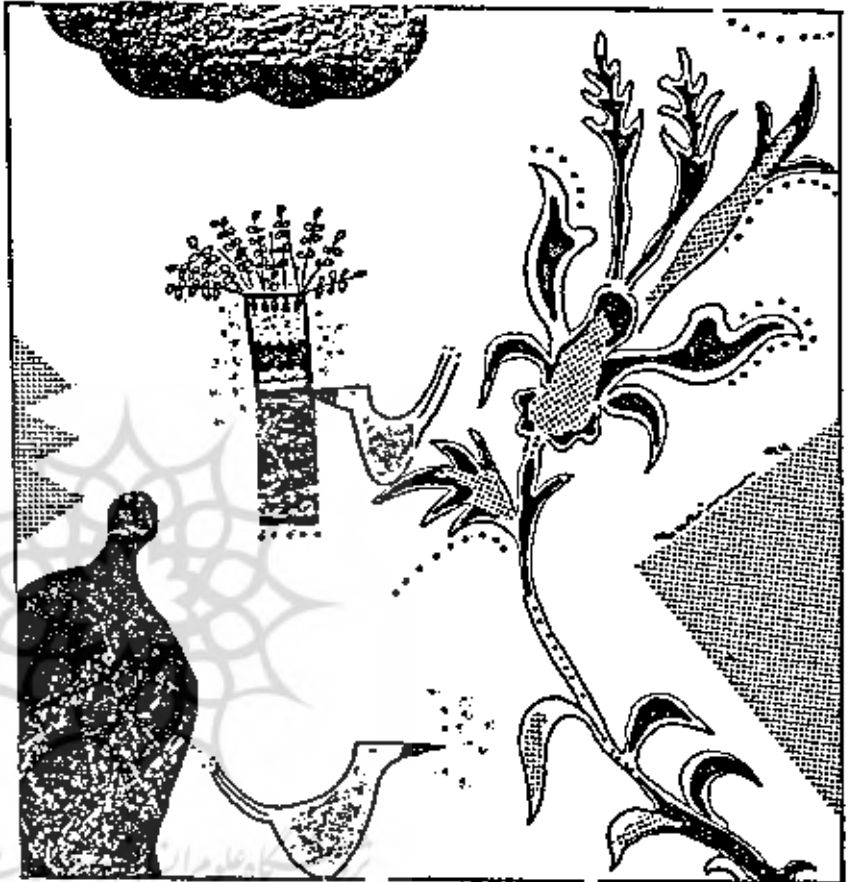
صبح آمد و صحیفه مصقول برگشید

وز آسمان سیده کانور بردید*

صوفی چرخ خرقه و شال کبود خویش

تا جایگاه ناف به عدا فرو دید

شمس الدین املاکي در مناقب المادین



دیگر شاعران

باره باید با تفصیل بیشتر صحبت کنیم اما پیش از آن از توجه مولوی به شاعران دیگر از قرن چهارم تا هفتم (معاصرانش) سخن می‌گوییم و در پایان به سنایی و عطار می‌پردازیم:

مولانا غزلی دارد به مطلع:

گفت کسی عواجه سنایی پسرد

مرگ چنین عواجه نه کاری ست خُرد*

و بیت دوم این است:

قلب خاکي به زمین باز داد

روح طبعی به فلک واسپرد

و این دو بیت با اندک اختلاف از

رودکی سمرقندی است (متوفی ۳۲۹ ه.ق)

که در مرثیه^۳ مرادی^۴ شاعر گفته به این

ترتیب:

خُرد مرادی که همانا پسر

مردن این عواجه نه کاری ست خُرد*

جان گرامی به پدر باز داد

کالبد نیره به مادر سپرد

و عرض در لباب الالجاب آیات مرثیه را

این غزل را به دنبال قصای در ذیل غزلی به این مطلع آورده است:
 عاشقان پیدا و دلیر ناپدید
 در همه عالم چنین عشقی که دیدم
 دربارهٔ عبدالواسع جیلی - شاعر نیمه اول قرن ششم و معاصر سلطان سنجر سلجوقی - نوشته اند:

که «بر بزرگ سلطان بوده در پینه زاری او را دید که می گفت:

آتش درازگرمنا، مانم چه خواهم گرمنا
 گردن دراز می کشم پنه پنواهم خرمنا
 سلطان در او بوی لطف طبع یافت، او را ملازم کرد و تربیت فرموده.

مولانا در یک غزل پنج پیشی با توجه به شعر عبدالواسع چنین گفته است:

پیش به سجده من شدم، پست [کلمه] خمیده چون
 خنده زنان گشاد لب گفت: درازگرمنا
 بین که چه خواهی گرمنا، بین که چه خواهی گرمنا
 گردن دراز کرده ای، پنه پنواهم خرمنا

در کلیات شمس غزلی آمده با این مطلع:

در دلم چون غمت ای سر روان برخیزد
 همچو سر روان من بین سدل و جان
 برخیزد

و بیت مطلع غزل اشاره به مجبرالدین یلفاتی و تفسیر یک مصراع اوست به این شکل:

این مجاب مجیر است در آن قطعه که گفت

بر سر کوی تو عطل از سر جان برخیزد
 و همین مصراع را مولانا مطلع غزل قرار داده و گفته است:

بر سر کوی تو عطل از سر جان برخیزد
 خوشتر از جان چه بود؟ از سر آن برخیزد

و در مطلع این غزل نیز همان بیت مطلع غزل پیش را آورده است:

گر چپ و راست طبع و تشبیه بدهد ست
 از عشق برگردد آن کسی که دانست
 و بیت دوم آن چنین است:
 نه نور می نشاند و سگ یلنگ می کند
 نه را چه جرم؟ خاصیت سگ چنین بدست

و این بیت با مختصر تغییر از سید حسن غزنوی - شاعر معروف قرن ششم - است بدین ترتیب:
 نه نور می نشاند و سگ یلنگ می کند
 نه را چه جرم؟ خاصیت سگ چنین نهاد

نظامی شاعر بزرگ و داستان سرای قرن ششم (متوفی ۵۹۹ ه. ق. و به قولی ۶۱۲ ه. ق.) نیز در مولانا اثر داشته و او به شعر آن استاد اشاره کرده است: از جمله در غزلی به مطلع:

چه گوهری تو که کس را به کف بهای تو نیست
 جهان چه دارد هر کف که آن طای تو نیست
 و در مطلع این غزل می گوید:

نظیر آنکه نظامی به نظم می گوید
 میخا مکن که مرا طاعت جفای تو نیست

و در مطلع غزلی یک بیت از لیلی و مجنون نظامی را تفسیر کرده و گفته است:

پر کدگی از تفاق خیزد
 بد روی از اتفاق خیزد

و یک مصراع از لیلی و مجنون نظامی هم در غزلی تفسیر شده به این ترتیب:

آخر تو کجا و ما کجاییم
 ای برتر حیات و عیش بی کار

و بیت نظامی در اصل چنین است:
 آیا تو کجا و ما کجاییم
 تو ز آن یکی که استواریم

انوری اپیزودی (متوفی ۵۸۳ ه. ق.) قصیده سرای بزرگی است که غزلهای روان و لطیف سروده و قطعاتش از زبان عامیانه هم بهره دارد او در شعر مولانا بسیار اثر گذاشته و مولانا به صورت اقتباس یا تفسیر از شعر انوری استفاده کرده، مانند:

عارفا گر کاهلی آمد قران کاملان
 جاه نصرالله آمد، ایشانرا جاء العشر

که در مصراع دوم تکه ای از یک مطلع قصیده انوری آمده و شعر انوری چنین است:

ایشروایا اهل نیشابور اذ جاء العشر
 کاندر آمد سوکب بیرون منصور وزیر
 مطلع یک غزل مولانا چنین است:

درخت اگر متحرک بماند به پا و به بر
 نه بیخ ابر کشیدی، نه زخمهای تیر
 اصل این بیت از انوری است به این شکل:

شکل:

درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای
 نه چو ازه کشیدی و نه بجای تیر

که مصراع دوم به صورت: نه چو ازه کشیدی و نه جفای پیره نیز معروف است. مولانا در یک حکایت مشنوی هم به یک قطعه هزل آمیز انوری توجه کامل داشته و از ابیات او بهره گرفته است: او همچنین به شاعران دیگر قرن ششم مانند جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی (متوفی ۵۸۸ ه. ق.) توجه داشته است.

اکنون جای دارد که از دو شاعر عارف نامدار ایرانی سنایی غزنوی و عطار نیشابوری و نفوذ و تأثیرشان در مولانا سخن بگویم:

ابوالمجد مجذوب بن آدم سنایی (متوفی ۵۲۵ و به قول محقق ۵۴۵ ه. ق.) پایه گذار شعر عرفانی است. و شوی حقیق الحقیقه و فصاید عارفانه او مورد توجه همه شاعران گویندگان و نویسندگان بوده و مشربهای دیگر نیز از او بجای مانده که سنایش همه را سیب شده است، و سخنان احترام آمیز درباره او بسیار است، حتی خاقانی شروانی هم خود را بقل سنایی می داند و می گوید:

بقل من آدم اندر جهان سنایی را
 بدین دلیل پدر نام من بقل نهاد

و جای دیگر می گوید:
 چون به هزین شاعری شد زیر خای
 خاک شروان شاعری دیگر زیاد

در هر حال دو بیت از برلانا معروفه است که در یک نام سنایی و عطار آمده و در دیگری فقط نام عطار ذکر شده و دو بیت این است:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او
 ما از بی سنایی و عطار ایستیم
 هفت شهر عشق را عطار گشت
 ما هزار اندر بی یک کوی چاهیم

شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری از مشایخ طریقت و دارای مشربهای عرفانی است که معروفتر از همه منطق الطیرها مقامات الطیره است و تذکرات اولیاء او نیز به نثر شهرت عام دارد. عطار در فتنه مغولان به سال ۶۱۸ ه. ق. یا ۶۲۷ ه. ق. (به

قولی) به شهادت رسیده است. از این دو عارف بزرگ - چنان که گفتیم - سنایی بیشتر در مولانا اثر کرده است. به طوری که نوشته‌اند بعد از غیبت شمس تبریزی، حسام الدین چلبی - از مریدان خاص مولانا - از او خواسته است که مانند سنایی، هاله‌ی نامه‌های تصنیف کند که همگان را بهره بخشد و شهد عیش و بچشاند. مقصود از «هالی نامه» همان «حقیقه‌الحقیقه» سنایی بود که آن را «فخری نامه» هم می‌گفتند. در حثی هم به الهی نامه حکیم بجزنوی اشاره شده است.

به موجب این التماس و درخواست شمس مولانا لوله کاغذی از دستار بیرون می‌آورد و به حسام الدین می‌دهد و می‌گوید: «بگیر، این آغاز الهی نامه» و در آن جمله بیت آغاز مثنوی معنوی نوشته بوده است؛ از

پیشتر از بی چون حکایت می‌کنه تا

هم سخن کوتاه باید والسلام

از مراد می‌داند که در غزلیات مولانا نام سنایی و عطار با هم آمده اینهاست.

چایی که رو این سر کند پا بیزید او بخو کند یا در سنایی رو کند پا بر دهد عطار را

نیز:

اگر عطار عاشق بد، سنایی شاه فاین بد

نه اینم نه آنم، نه گم کردم سرود پا را و این بیت عیناً در غزل بعد هم تکرار شده است.

و بیت دیگر:

آن سنا جر کش سنایی شرح کرد

یافت فردیت ز عطار آن فرید

و این است اقتباسها و تضمینهای مولانا از سنایی:

مولوی در غزلی می‌گوید:

ما همیشه میان گلشکریم

ز آن دل ما قریبست در بر ما

زهره دارد سوادش طبعی

که بگرده به گرد لشکر ما

ما به بر میریم سوی فلک

ز آنک هر شست اصل جوهر ما

و سنایی گفته است:

تو همیشه میان گلشکری
ز آن دل تو قوی ست در بر تو
زهره دارد سوادش طبعی
که بگرده به گرد لشکر تو
تو به بر میری به سوی فلک
ز آنک هر شست اصل جوهر تو
و این بیت مولانا:

جان را در افکن هر عدم، زیرا نشاید او صنم
تو محشم، او محشم، چیزی پدید دورش را
اشاره است به این بیت سنایی:

عزیز و بیاد بر نشین به شهر روح الامین

خود کی روا باشد چنین، تو محشم، او محشم

مولوی در غزلی این بیت سنایی را

تضمین کرده و مطلع غزلی قرار داده:

«عربی روح گزینست چه ذراع

خر تو می‌کند ز کجند کاغ»

و این بیت از حقیقه سنایی را نیز مطلع

غزل خود قرار داده:

صوفیان در دس دو عید کند

حکیران مگر نقد کند

همچنین در مطلع غزلی گفته است:

ای سنایی، گر نیایی یار یار خویش باش

در جهان هر مرد کاری، مرد کار خویش باش

که مصراع دوم اشاره به این بیت حقیقه

سنایی دارد:



که پدید است در جهان باری

کار هر مرد و مرد هر کاری

گفتیم که مولانا مثنوی را به خواهش

حسام الدین چلبی با توجه کامل به حقیقه

سنایی ساخته که آن را هالی نامه نامیده و

نیاید آن را با الهی نامه عطار اشتباه کرده

این توجه و عنایت مولوی به حقیقه سبب

شده که بسیاری از اشعار آن کتاب یا سایر گفته‌های سنایی در مثنوی بیاید و دستمایه حکایات یا بحث و بسط مطلب در اشعار آن شود. برای مثال به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱- آنجا که در مثنوی آمده است:

«پرسیدن معشوقش از عاشقش که از شهرها

کدام بهتر است»:

گفت معشوقی به عاشق کای من

تو به غربت دیده ای پس شهرها...

طبق گفته احملمامین وازی مضمون این

حکایت، متنیس از این اشعار سنایی است:

تا نقش خیال دوست با ماست

ما را همه هر خرد تماشااست...

۲- در جای «مثل زدن در رسیدن کوزه

اسب از خوردن آب» آورده است:

آنکه فرموده است او اندر خطاب

کوزه و مادر همی خوردند آب...

تشبیه را از این گفته سنایی گرفته است:

آن کزای به مادر خود گفت: چون که ما

آبی همی خوردیم صغیری همی زدند

مادر به کوزه گفت: برو بپنده مگویی

تو کار خویش کن که همه ریش می‌کند

مولانا در گفته‌ها و نوشته‌های خود هم

از اشعار سنایی بسیار آورده، از جمله در

«بیه مایه» و دیگر اقوال و نوشته‌هایش.

از احترام و اعتقاد مولانا به سنایی و

تعریف و توصیف اشعار او در برابر دیگران

نیز حکایات و روایات هست که ذکر آنها

مناسب به نظر می‌رسد:

در «بیه مایه» آمده است که گفتند: سید

برهان الدین سخن خوب می‌فرماید، اما شعر

سنایی در سخن بسیار می‌آورد، سید فرمود:

«همچنان باشد که می‌گیرند، آفتاب خوب

است، اما نور می‌دهد، این عیب داده زهر

سخن سنایی آورده نمودن آن سخن است و

چیزها را آفتاب نماید و در نور آفتاب توان

دیدن...»

شمس الدین افلاک در مناقب العارفین

این حکایت را هم آورده است:

«روزی حضرت مولانا در مدرسه نشسته

بود، از ناگاه ملک الشعراء امیر بهاءالدین

قانعی که خاقانی زمان بود، با جماعت

اکابر به زیارت خلواند گار در آمدند، بعد

پس بزرگان دین بودند و لیکن اغلب سخن از قرآن گفته اند اما ما سخن همه از وصال گنجینه و این دو بیت هم از گفتار مولانا در دیوان شمس مناسب همین مقال است:

از پس که تندو حاتم، هر دوزخ فراموش
دوزخ را احترامم گیرد گریزهای^{۱۱}
پرن دید شور ما را، عطار آشکارا
پشکت طیلها را، هر بزم گریزهای

مراد از «عطار» در این جا شیخ فریدالدین عطار است؛ چنانکه مرحوم فروزانفر در فهرست اعلام دیوان شمس ذکر کرده است.

حال که به پایان مقال رسیدیم جای دارد از دو تن از بزرگان ادب و عرفان قرن هفتم - معاصران مولانا - سخن به میان آوریم، یکی فخرالدین ابراهیم عراقی (متوفی ۶۸۸ هـ. ق) و دیگری انصیح المتکلمین شیخ سعدی شیرازی.

فخرالدین عراقی بعد از اینکه ۲۵ سال در مرغان در خدمت شیخ بهاءالدین زکریای مولانی گذراند، به قصد سفر حج از مولانا بیرون آمد و در مکه و مدینه نصایحی سروده به ممالک روم آمد و در محضر شیخ صدر الدین قونوی مولفان محی الدین عربی را به درس می خواندند.^{۱۲} او بدون شک در این مدت با مولانا جلال الدین دیدار کرده و در مجالس سماع

کلام خود را که شارح اصرار قرآن است هم بدان صورت قیاس داد... و تر این حکمت را تنائی و تفراتهای از آنک به ظاهر قانع...^{۱۳}

و در همین مناقب العارین آمده:^{۱۴}
«روزی حضرت مولانا در حجره سراج الدین تری دوآمده به معانی مشغول شده فرمود که حکیم الهی خواجه سنایی و نضمت فریدالدین عطار - قدس الله سرهما

از ملاقات بسیار بود قانعی گفت که بنده سنایی را هرگز دوست نمی دارم از آنک مسلمان بود، فرمود که چه معنی که مسلمان نبود؟ گفت از برای آنکه آیات قرآن مجید را در اشعار خود تضمین کرده است و ترائی ساخته، حضرت مولانا به حجت تمام قانعی را در هم شکسته فرمود که خموش کن... اگر مسلمانی عظمت او را دیدی کلاه از سرش بیفتادی، او از کونین مسلم بود و



شوشگاه علمداری و مطالعات فرهنگی

حاشیه نزل
۲۲. تلخیص لایحه تصحیح دکتر عبدالحمین نوایی، ص ۲۲۰.
۲۳. دیوان شمس، ج ۱، ص ۲۸، نزل ۲۹.
۲۴. دیوان شمس، ج ۲، ص ۱۳۷، نزل ۷۱۱ و ص ۱۴۹، نزل ۸۰۳.
۲۵. همان، حاشیه نزل ۲۰۱.
۲۶. همان، مقدمه.
۲۷. دیوان شمس، ج ۱، ص ۲۵۸، نزل ۲۰۴۴.
۲۸. دیوان سیدحسن غزنوی، تصحیح مونس رضوی، ص ۳۱، ۳۲، بزرگ، تعلیقات فیه منایحه، تصحیح فروزانفر، ص ۲۹۲.
۲۹. دیوان شمس، ج ۱، ص ۲۸۰، نزل ۲۸۰.
۳۰. دیوان شمس، ج ۲، ص ۹۲، و شماره در حاشیه نزل به لیلی و عینون چاپ تهران، ص ۲۵۰، ۳۱ و ۳۲. دیوان شمس، ج ۲، ص ۲۸۹ و حاشیه اشاره به غنچه نظمی چاپ تهران، ص ۲۸۵.
۳۲. دیوان شمس، ج ۲، ص ۲۹۶.
۳۳. دیوان غزنوی، تصحیح مونس رضوی، ج ۱،

۱۱. دیوان لیر، کلیات شمس، ج ۲، ص ۲۱۵.
۱۲. کلیات شمس، ج ۷، ص ۲۸۶.
۱۳. دیوان شمس، ج ۲، ص ۲۵۸، نزل ۹۹۶ و ص ۲۶۲، نزل ۱۰۷، و تصحیح مرحوم فروزانفر، در حاشیه ای این صفحه نوشته است: «بیت دوم با اندک اختلاف از رودکی است. نقل از لیلی ۳۹، چاپ لندن، ص ۸۸»
۱۴. احمق و ابله رودکی، تکلیف سعید نفسی، ج ۳، ص ۹۸۳.
۱۵. دیوان شمس، ج ۲، ص ۱۷۱.
۱۶. بهار مظهر چاپ دکتر محمد معین، ص ۲۶۶، ص ۱۷۱، متن بهار مظهر، ص ۶۲.
۱۸. دیوان حافظ، به تصحیح محمد نژیاری، ص ۳۳۲.
۱۹. تلخیص هیبت دکتر حبیب الله صفار، ج ۱، مقدمه اصولی و اشعار شمس از مرحوم دکتر مهدی درخشانی.
۲۰. دیوان شمس، ج ۲، ص ۱۹۰.
۲۱. دیوان شمس، ج ۲، ص ۱۶۰، نزل ۸۲۴ و

پانویس:
۱. متوفی، چاپ علامه لوله، ص ۱۸۹.
۲. دیوان خاقانی، تصحیح دکتر بهاءالدین سعادی، ص ۲۱۱.
۳. همان، ص ۵۴.
۴. همان، ص ۲۵.
۵. برای شرح این مطلب و حدیث بوی، نیز سری از دیوان شمس، و که گزیده اشعار عارفانه یا شرح و تعلیل به کوشش دکتر ضیاءالدین سعادی، ص ۶۸.
۶. منتخبان لغت، چاپ دکتر پیرا، ص ۲۸.
۷. دیوان خاقانی، ص ۲۲۷.
۸. گزیده دیوان شمس، ج ۱، ص ۲۲۷، تصحیح فروزانفر.
۹. دیوان خاقانی، ص ۶۰۴.
۱۰. دیوان شمس، ج ۲، ص ۹۶، نزل ۳۰۶.

امرا و بزرگان حاضر شده است. درباره ارتباط عراقی با مولانا، افلاکی این حکایت را آورده است:

«روزی در مدرسه مبارک سماح عظیم بود، و خدمت شیخ فخرالدین عراقی که از عارفان زمان بود در آن ساعت حالتی کرده خرقه و تخفیفش افاده، سرگشت و بانگها میزد... مولانا اکمل اللّٰهین طیب فرمود که خدمت شیخ فخرالدین عراقی از این پیش خوابهای خوش خواهد دیدن، فرمود که اگر سر این سو کند و خسید، به آخر الامر ملحوظ نظر عنایت گشته به اجازت آن حضرت معین‌الدین پروانه، شیخ فخرالدین را به جانب شرفات دعوت کرده، خانقاه عالی جهات او عمارت فرمود... و پیوسته شیخ فخرالدین در سماح مدرسه حاضر شدی و از عظمت مولانا بازگفتی، و گفتی که او را هیچ کس کما پیشی ادراک نکرده، در این عالم غریب آمد و غریب رفت...» اما سعدی هم بنابر مدارک و اسناد و روایاتی که هست، با مولانا دیدار کرده^{۲۴} از جمله این روایات نوشته افلاکی است در مناقب العارفین مؤلف معجم البلدان هم به تفصیل این ملاقات را ذکر کرده است. افلاکی می‌نویسد: «ملک شمس‌الدین هندی که ملک ملک شیراز بود رقعهای به خدمت شیخ سعدی اصرار کرده و استدعا

نموده است که غزلی غریب که محتوی معانی عجیب باشد بفرستی... شیخ سعدی غزلی را آن مولانا که در آن ایام به شیراز برده بودند و او به کلسی روبرو آن شده بنوشته و آن غزل این است:

هر نفس آواز عشق می‌دهد از چپ و راست
ما به فلک می‌دهیم، حزم تماشا که راست؟

و در آخر رقعہ اعلام کرد که در اقلیم روم پادشاهی مبارک قدم ظهور کرده است و این شحات مرا و راست، از این بهتر غزلی نگفته‌اند، و نیز نخرانند. گفتن، مرا حوس آن است که به زیارت آن سلطان به دیار روم روم... عاقبت الامر، شیخ سعدی به قوتیه رسید به دستبوس آن حضرت مشرف گشته، ملحوظ نظر عنایت مردان شده.

و در معجم البلدان^{۲۵} آمده است:

«گروید شیخ اهل طریقت، مصلح‌الدین سعدی شیرازی در اوقات سیاحت به شهر مولانا رسید... روزی در صدد آن شد که بر طریقه او غزلی بپسراید، این مصرع بگفت: سرمست اگر درآیی عالم به هم برآید و راه سخن بروی بسته گشت و مصراع دوم را به نظم نتوانست آورده پس در مجلس سماح به خدمت مولانا رسید، اولین سخن که بر زبان مولانا گذشت این بود:

سرمست اگر درآیی عالم به هم برآید

خاک وجود ما را گرد از عدم بر آید^{۲۶}

تا به آخر غزل، و شیخ سعدی دانست که آنچه مولانا می‌گوید از غلبه حال است و عقیدت او به صفای باطن وی پیفزود.»

مرحوم استاد فروزانفر با نقل و تحقیق و طرح اشکالات تاریخی، دو روایت افلاکی و معجم البلدان درباره ملاقات سعدی و مولانا را مسلک دانسته و با وجود اعتقاد سعدی به مولوی، این بیت منسوب به سعدی را در جواب و تصریح مولانا رد کرده و بریاضه دانسته است:

از جان برون تامنه جانانت آرزوست

زگار ناپریده و اہمات آرزوست

در برابر غزل مولانا به مطلع:

بنای رخ که باغ و گلستانم آرزوست -

بگنای لب که قد فراوانم آرزوست

و همچنین می‌گوید: داستان در بوستان

که با این بیت آغاز می‌شود:

شنیدم که مودی است پاکیزه بوم

شناسا و مرمو در اقصای روم...^{۲۷}

که بعضی پناشتانند و نوشنشانند گله و شکایت از اخلاق مولانا و چگونگی پذیرایی او از مهمان کرده، به کئی با اخلاق و رفتار مولانا سازش ندارد و مردود است. و آخرین سخن آنکه چند بیت از سطوی در مناقب العارفین افلاکی آمده^{۲۸} و این دلیل است بر اینکه شعر سعدی در زمان خود او در بلاد روم مشهور بوده است.

روش کاظمی در مطالعات فقهی

۲۴۲. مولانا شمس، ج ۱، ص ۱۵۵
۲۵. مولانا شمس، ج ۲، ص ۲۹
۲۶. دیوان تهری، ص ۲۱۰
۲۷. در کلیات دیوان شمس، ج ۲، ص ۷۸، غزل به استیصال غزل جمال‌الدین عبدالرزاق صفت.
۲۸. وک، سوانح چهارم مقدمه مقدمه دیوان سنبل تصحیح مدرس و ضوی و مآخذ دیگر.
۲۹. وک، مقدمه دیوان خاقانی، ص ۱۱۱
۳۰. دیوان خاقانی، ص ۸۵۸
۳۱. وک، تاریخ فیضیات، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۲، ص ۸۶۵
۳۲. وک، جلیلیو در احوال عطار، تألیف سعید نفیسی شرح احوال و شعلیل کلا معاصر تألیف فروزانفر، تاریخ هیئت دکتر صفا، ج ۲
۳۳. وک، شرح احوال مولانا، تألیف فروزانفر، ص ۱۰۷، حاشیه ۱
۳۴. دیوان شمس، ج ۱، ص ۲۰
۳۵. همان دیوان، ج ۱، ص ۲۴
۳۶. دیوان شمس، ج ۲، ص ۱۶۶
۳۷. همان مآخذ، ص ۲۲۶ و ۲۵۷
۳۸. شرح احوال مولانا، ص ۱۱۷
۳۹. مناقب سعدی، تصحیح مدرس و ضوی، ص ۲۹۹، سطر ۱۴
۴۰. شرح احوال مولانا، ص ۱۱۷
۴۱. مناقب سعدی، تصحیح عبدالعظیم قریب، ص ۶۸
۴۲. همان مآخذ، ص ۷۵
۴۳. مناقب سعدی، تصحیح مدرس و ضوی، ج ۱، صفحات ۴۴، ۴۶ و ۲۵۷